

اراجیفِ تکراریِ شخصی بنام پرویز کابلی

چندی قبل در وبسایت آریایی (۱) در صفحهٔ انترنت به نوشتهٔ بی سرو پایی بر خوردم که همه اراجیف و اکاذیب و تکرار مکررات همان جفنگ گفتن های شماری از (افغانستانی) هاست. این نوشته به اندازه ای مغرضانه و دور از عفت قلم است که به فحوای اینکه « جواب ... باشد خموشی » نبایستی به آن پاسخ داد؛ ولی از بیم آنکه چنین نوشته های فتنه انگیز اذهان جوانان ما را به بیراهه نکشد، به حکم اجبار، باید لا اقل بر چند نکتهٔ آن انگشت گذاشت و روشنی انداخت. پیش از اینکه به تفصیل این نکات پردازم باید به عرض برسانم که وقتی من این نوشتهٔ دور از همه آداب و اخلاق را خواندم به فکر بیتی که نویسندهٔ دانشمند جناب آقای سراج الدین وهاج در شمارهٔ (۶۱) مجلهٔ وزین درد دل افغان (جون ۲۰۰۵) نوشته اند، افتادم:

ای صاحب فضایل، در این غریبه منزل

داکتر شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل

همچنین میخواهم نخست دو موضوع را با نویسندهٔ این اکاذیب مطرح نمایم.

ایشان مقالهٔ به اصطلاح (قلبِ واقعیت‌های تاریخی و هویت ملی) خود را با این دو بیت شروع میکنند:

که تقدیرش به دست خویش بنوشت

خدا آن ملتی را سروری داد

که دهقانش برای دیگران کشت

به آن ملت سر و کاری ندارد

می خواهم از این هموطن خود بپرسم:

۱- تاجائی که من در مورد ایشان معلومات کردم از پیروان مکتب سیاسی کمونیزم میباشند و اصلاً خدا را نمی شناسند و از وجود آن منکرند. پس با اظهار این بیت چه میخواهند بگویند؟

۲- مقصد شان از ملت چیست؟ چه این گروه وطن فروش (خلق و پرچم) اصلاً به ملت باور ندارند و به امر و هدایت بیگانه و بادار شان، مثل اخوانی ها و افراطیون اسلامی که ملت را رد نموده و به امت اسلامی عقیده دارند، اینها هم ملت را رد کرده و به اعضای خانوادهٔ انترناسیونالیستی معتقد اند.

۳- مراد شان از تقدیر چیست؟ سرنوشت!! همان سرنوشتی که باید یک ملت و یک کشور خودش تعیین نماید! این آقایان اگر به این عقیده میداشتند چرا آلهٔ دست بیگانه شدند و تقدیر و سرنوشت ملت و کشور خود را دو دسته به شوروی پیشکش کردند. و فردای روز نحس کودتای ننگین ۷ ثور در و دیوار خانه های خود را با تکه های سرخ و شعار های کمونیستی و چراغ های جشنی آیین بنشان کردند. برای مزید معلومات به جناب محمد قوی کوشان مراجعه شود. زیرا وقتیکه تره کی ملعون بر کرسی ارگ تکیه زد جناب غلام حضرت کوشان پدر بزرگوار کوشان چوپه خانهٔ خود را در کارتهٔ ۴ چراغان کرده بود.

۴- از کارگر و دهقان که ذکر نمیکنم! باید ایشان مصراع دوم این بیت را نمی نوشتند و از نوشتن آن شرم میداشتند، چه این گروه اجیر خلق و پرچم بنام کارگر و دهقان آمدند و قدرت سیاسی را ربودند و همان کارگر و دهقان کشور را بخاطر منافع دیگران قربانی کردند، نان کمی که داشتند از آنها گرفتند، و شعار دادند که: «دودی کالی او کور» ولی به عوض (دودی) گلوله و به عوض (کالی) کفن و به عوض (کور) گور دادند. اولاد شانرا به جبهات جنگ فرستادند و به کشتن دادند، و برزن و دخترشان تجاوز کردند و چه و چه و چه و حالا این آقا آمده است و با کمال دیده درائی ما را از فصل برحذر میسازد و درس وصل میدهد.

ازین بیت ها که بگذریم با محتوای ۴ پراگراف اول نوشته شان نه تنها مخالفتی ندارم بلکه با ایشان همفکر و هم عقیده هم هستم، چه درین ۴ پراگراف در مورد نابسامانی های کشور هر چه گفته اند درست گفته اند و این از درد و احساس نیک شان در برابر میهن نمایندگی میکند.

ولی با محتوای پراگراف های ۵ و ۶ ص ۱ نوشته شان همنوایی ندارم. نخست من یقین دارم که این احصائیه ای که در باره تعداد (یک میلیون) هلاک شدگان قحطی و خشکسالی سال ۱۳۵۰ ش (۱۹۷۱م) در پراگراف ۵ می نویسند، درست و دقیق نیست و حتماً این اعداد را از روی کدام نشریه ای گرفته اند که سهو طباعتی داشته و در عدد تخمینی (۱۰۰۰۰) دو صفر دیگر اضافه شده است. این را برای دفاع از حکومت وقت نمی نویسم چه من به این عقیده هستم که هر گاه در کشوری یک حکومت شایسته، کار دان و مسؤول وجود داشته باشد تلف شدن یک نفر هم از گرسنگی و قحطی دردناک و غیر قابل عفو است چه رسد به صد ها و هزاران نفر. ولی چگونه میتوان این چنین یک عدد بزرگ را آنهم در باره کشوری گفت که هنوز در آن احصائیه و به گفته شما آماری وجود نداشت و هنوز هم ندارد. اگر از جناب داکتر صاحب پرویز کابلی بپرسیم که سال تولد تان کدام است به یقین که نمیدانند (از روز و ماه آن میگذریم) مخصوصاً در زمانی این فاجعه رخ داد که چپی های افغانستان (که شما باشید) منسجم شده بودند و از فرصت استفاده میکردند برای بدنام ساختن و پندادن وقایع، جهت مسموم ساختن اذهان عامه در برابر حکومت. درینباره ایجاب نوشتن یک مقاله جامع و مفصل را میکند که امیدوارم در آینده خدمت خوانندگان و جناب پرویز کابلی تقدیم دارم، ولی فعلاً میخواهم معلومات مختصری را به دسترس جناب پرویز کابلی و خوانندگان این نوشته بگذارم.

۱- درین سال، صدراعظم افغانستان جناب داکتر عبدالظاهر خان بود که فرزند مردم و از ولایت لغمان افغانستان بودند نه سردار، نه محمد زایی و نه از اهل بیت خانواده سلطنتی. و همچنان اکثر وزرای حکومت او فرزندان مردم و غیر خاندان سلطنتی بودند، که تعدادی از آنها از طبقات بیچاره ترین مردم جامعه ما برخاسته بودند.

۲- این فاجعه ملی در افغانستان تنها به مناسبت خشکسالی نبود، بلکه بر اثر قحط سالی نیز بود که به نسبت یک آفت طبیعی ظهور کرده بود. در سال ۱۳۵۰ ش در مزارع گندم مناطقی از شمال و شمال غربی افغانستان (غور، هرات، بادغیس، میمنه و بعضی از مناطق بامیان) علف وحشی سمی (چرمک) در مزارع گندم روئیده بود، وقتی گندم درو و آرد گردید، دانه های علف چرمک نیز با آرد مخلوط گردید که مردم این مناطق از خوردن نان خشک و دیگر غذا های که با آرد تهیه می شد، دچار مرض تشمع کبد «سیروز جگر» (Cirrhose du foie) می شدند و اکثرآ تلف می گردیدند. با وجود تلاش ها و فعالیت های دوامدار هیأت های طبی وزارت صحت

عامه ماه ها سپری گردید و علت العلل این مریضی بدست نیامد تا که از سازمان صحتی جهان طالب کمک عاجل شدند و بعد از رسیدن هیئت های طبی آن سازمان با کمک و معاونت متخصصین داخلی، بالاخره دلیل این فاجعه کشف گردید. و فوراً گندم کافی از تحویلخانه های کابل به صوب این ولایات، زیر سرپرستی دو نفر وزیر مشاور هر یک عبدالستار سیرت و داکتر عبدالوکیل آغاز گردید. ولی البته و با درد و تأسف که تلفات از هزاران نفر تجاوز نموده بود.

و در پراگراف ۶ میفرمایند که در زمان سلطنت محمد ظاهر شاه، دستها و پاهای مردم را می بستند و زبانهای شان را می بریدند و داشتن ماشین تایپ برای نوشتن میتوانست دلیلی برای زندان رفتن شخص باشد. اگر این اراجیف و اکاذیب رد نشود من وجدان خود را نا راحت احساس خواهم کرد. چه من که فرزند یکی از مخالفین این حکومت بودم و پدر من به جرم طرفداری از اعلیحضرت امان الله خان غازی و موافق نبودن با سیاست های حکومت، سالها در زندان سردار محمد هاشم خان با سرنوشتش دست و پنجه نرم میکرد، دستها و پاهای مرا کسی نبسته بود و زبان مرا کسی نبریده بود. و راستی هر چه از زبانم پوره بود از اظهارش هیچگاه دریغ نکرده ام، و سالهای متمادی ماشین تایپی هم در خانه داشته ام و هیچ کسی مرا به جرم داشتن آن زندانی نکرده است. بلی من بجواب جناب کوشان نوشته بودم که نباید بدون دلیل به کسی تاخت ولو که آن کس سردار محمد هاشم خان باشد. و حالا که جناب پرویز کابلی بوکالت جناب قوی کوشان بر خاسته و بصورت سوالیه مینویسند که شاید بنظر من (ولی نوری) تاختن بدون دلیل به سروری جلاد و حفیظ الله امین جنایت کار هم مردود باشد؟ بلی هموطن گرامی مردود است و خواهد بود حتی اگر کسی بدون دلیل به پیشوایان شما (ببرک کامل وطن فروش) و (نجیب الله جنایت کار) هم بتازد موافق نخواهم بود!!

جناب پرویز کابلی در صفحه دوم مقاله خود، در فشانی کرده و از افغانستان «کشور کثیر المللیت» سخن میگویند. توجه ایشان را به شرح آتی جلب میکنم:

کلمه «ملیت» ترجمه تحت الفظ (Nationalité) فرانسوی یا «نیشنالیتی» انگلیسی است که از نگاه حقوق اساسی عبارت از ارتباط حقوقی فرد با تشکیلات دولت است که در اصطلاح تابعیت افاده می شود. همان قسمی که «نیشنالیتی» از (National) یا نیشنل به انگلیسی بر خاسته و نیشنل از کلمه (Nation) یا «نیشن»؛ به همان نحوه «ملیت» مأخوذ از ملی میباشد و «ملی» مأخوذ از «ملت». یعنی از لغت «ملت» با اضافه (ی) نسبت، صفت «ملی» را ساخته اند، که با چسپاندن (ت) در آخر آن، اسم مصدر و یا اسم معنای «ملیت» بدست آمده. پس «ملیت» به تشدید حرف سوم فقط و فقط معنای «انتساب به ملت» را میدهد و بس. چنانکه وقتی از ملیت ما بپرسند؛ گوئیم «افغان». هر معنای دیگری که از کلمه «ملیت» گرفته شود، غلط است و غلط محض است و به اصطلاح ایرانی «آلکی» میباشد، که جداً باید از استعمالش خود داری گردد. بلی همان طوری که در افغانستان فقط یک «ملت» وجود دارد، انتساب «ملیت» در معنای که داکتر پرویز کابلی، بکار برده، اصطلاح غلط و ناصائبی است، که از زمان «لینن» به بعد در قاموس کمونیزم، در عوض «قوم» راه یافته و کمونیستان بگیل هنوز هم آنرا بکار می برند.

چنانکه گفته شد، کلمه «ملیت» مأخوذ از «ملت» است و چون «ملت» متشکل از تمام اقوام یک محدوده سیاسی - جغرافیائی میباشد، پس اطلاق «ملیت» در عوض «قوم» از بیخ و ریشه غلط است.

جناب پرویز کابلی در پراگراف بعدی همین صفحه بی باکانه ادعا میکنند که حکومت های افغانستان با استفاده از

زور سعی کرده اند هویت اقوام مختلف آنرا تعبیر دهند و خدای نخواستہ هویت قومی و تباری هموطنان هزاره خود را جبراً تغییر داده و آنها را (پشتون) بسازند. جناب پرویز کابلی (افغان) نوشته اند، ولی من این بد را نمی کنم که (پشتون) و (افغان) را باهم خلط نمایم. چه (افغان) بیشتر از دو صد سال است که ملیت باشندگان کشور عزیز ما افغانستان است، از هر تباری که باشند و به هر قومی که ارتباط داشته باشند. ولی (پشتون) هویت قومی یکی از اقوام بزرگ کشور ماست که خود آنها از صد ها قبیله مختلف تشکیل شده اند ولی همه به حکم قانون و به حکم تاریخ سیاسی ما (افغان) اند، همچنان که اقوام بزرگ هزاره و تاجک افغانستان از قبایل مختلف تشکیل شده اند و به حکم قانون و به حکم تاریخ همه (افغان) استند، نه من حق دارم و نه آقای پرویز کابلی و نه دیگران که ملیت (افغان) را از هموطنان پشتون، هزاره، تاجک، ایماق، بلوچ و نورستانی و یا سادات که از نژاد عرب میباشند، سلب نمایم. این حق را نیاکان ما و قوانین اساسی ما به همه باشندگان کشور ما داده اند که جناب پرویز کابلی و محمد قوی کوشان و دیگر همفکران شان صلاحیت سلب آنرا ندارند.

در همین جا ایشان بسیار بی باکانه و ابلهانه به زعما و شخصیت های ملی و تاریخی کشور ما تاخته اند و از داستان های پر ملال و مخصوصاً از حکومت های خفقان آور سخن می زنند، و حتی تاریخ کشور ما را به استهزاء گرفته اند، بدون اینکه لحظه ای به روز های سیاه و خشونت بار رژیم های خائن و دست نشانده شوروی (خلق و پرچم) بین سال های ۱۹۷۸ و ۱۹۹۲ تأمل کنند و بر قتل ها و کشتار فجیعانه هزاران هموطن ما توجه نمایند و از خفقان آن دوره که در تاریخ کشور ما سابقه نداشته است حرفی بر زبان بیاورند. چنین است منطق و انصاف دست پروردگان و از دنیا بی خبران !!

در همین صفحه دوم در سه پراگراف اخیر، جناب پرویز کابلی می نویسند: «بگذارید که مردم حرف شان را آزاد بزنند و هویت اصلی خود را باز یابند و هویت خود را به دلخواه خود انتخاب کنند» (اگر این تجزیه طلبی نیست، پس چیست؟؟؟)، ایشان ضمن اینکه هویت ملی (افغان) را برای اقوام غیر پشتون افغانستان رد میکنند، بسیار زبونانه و دور از شرف نوشتن بر این نگارنده تاخته اند و نه تنها مرا به عناد با زبان زیبای فارسی متهم ساخته اند بلکه به تفرقه افگنی بین اقوام کشور هم متهم نموده اند.

ایشان می نویسند که گویا اینجانب با زبان پارسی عناد دارم و در بین زبان (فارسی - دری و تاجیکی) تفرقه ایجاد میکنم و ساختن دکشنری (دری - فارسی) را که من روی دست گرفته ام به باد انتقاد و تمسخر گرفته است. بجواب او باید نوشت که آیا این باداران ایرانی او نیستند که با تبدیل کردن کلمات:

(موضوع به سوژه «فرانسوی») - (چراغ به لامپ «فرانسوی») - (تشکر به مرسی «فرانسوی») (پرده به اکران «فرانسوی») - (پوقانه به بالون «فرانسوی») - (درخشان به برلیان «لاتین») - (تزئینات به موبلمان «فرانسوی») - (پلی به بیکاربنات «فرانسوی») - (پیاله به استیکان «روسی») آنهم غلط چه استیکان در روسی به نعلبکی یا بشقاب زیر پیاله گویند نه به پیاله و گیللاس) و صد های دیگر، با زبان فارسی دشمنی می ورزند؟؟؟

در مقاله من تحت عنوان (استعمال نام افغانستانی جرم است) که در شماره ۸۵ ص ۹ جریده وزین و ملی (مردم افغانستان) به پاسخ جناب محمد قوی کوشان نشر شده است، جناب کوشان را مخاطب ساخته ام و خواهش و تمنی نموده ام که خود شان و همفکران و هممقلمان شان از دشمنی با کلمه (افغان) بگذرند و استعمال نام (افغانستانی) را برای هویت ملی باشندگان (ملت) افغانستان ترک کنند چه این کار شان سبب تفرقه، دوری و

دویی و اختلاف بین اقوام عزیز افغانستان خواهد شد و خدای نخواستہ روزی سبب بر خورد های مسلحانه و جنگ ها و خونریزی های جبران ناپذیر خواهد شد و این هموطنان مسؤولیت آنرا شدیداً بر دوش خواهند داشت. جناب پرویز کابلی به وکالت جناب کوشان برخاسته و در جایی از نوشته اش ، برعکس مرا متهم به این کار یعنی تفرقه افگنی می سازد و التجای مرا منطق منحرف میخواند و مردم را اغوا میکند و میگوید . « آقای نوری با ذکر و تکرار اکاذیب و تحریف های (چو افغان نباشد تن من مباد) جز احساسات واهی ماحصل دیگر نخواهد داشت ، مگذارید با همچو منطق های منحرف جنگ های اقوام دامن زده شود.»

وا عجباً !! این را گویند (بگیرش که نگیریت «نگیردت») ؛ بلی (هم دزد میگوید خدا و هم کاروان)، من چه نوشته ام و چه گفته ام و این آقا چه می نویسد و چه می گوید ؟ من چه میگویم و دنبوره ام چه میگوید ؟؟؟ خواننده عزیز شما خود نوشته مرا در شماره (۸۵) جریده وزین مردم افغانستان ، و یا در وب سایت افغان جرمن آنلاین در انترنت « http://ago-data.de/noori_afghan.pdf » در بخش تحلیل ها و مقالات بخوانید که با چه احترام و مراعات عفت قلم رقم شده است و نوشته این ارجمند را هم در در بخش سیاسی وب سایت آریایی (<http://ariaye.com/dari2/siasi/pkabuli.html>) بخوانید و ببینید که با چه بد زبانی ، با چه زبونی و دور از عفت قلم نوشته شده است.

در جای دیگری این آقا از طریق یک بیت حافظ ، بمن خطاب میکند :

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست
عرض خود می بری و زحمت ما میداری (۲)

جواب اورا حضرت بیدل میگوید :

این عالم پوچیست و همین هیچ کسی چند
پرواز جنون کرده به بال مگسی چند

ایکاش این جناب به بال خود پرواز میکرد نه به بال مگس، چه این جناب و همفکران او این سخنان را برای ارضای خاطر دشمنان افغانستان که همسایه های طماع ما هستند، میگویند و می نویسند و به بال آنها پرواز میکنند، ولی فراموش کرده اند که تاریخ پر افتخار کشور ما در دوره های مختلف، مردم ما نشان داده است که عنقا وار این مگس های تجاوز گر را از کشور خود رانده و نابود کرده اند و ان شاء الله این مردمان خوار و زبون را هم که به پای بیگانه راه میروند و به بال بیگانه مگس وار پرواز میکنند، ناکام خواهند ساخت و نخواهند گذاشت که به اهداف پلید شان برسند.

توضیحات :

(۱) امیدواریم که مسئولین صفحه آریایی اگر خواسته باشند در قسمت تحکم وحدت ملی افغانستان و نزدیک ساختن باشندگان این کشور سهم بگیرند و خدمت نمایند باید از انتشار همچو نظرات و مضامین تفرقه انگیز، زهر آگین ، تحقیر آمیز و خشونبار پرهیزند.

(۲) من یقین ندارم که جناب پرویز کابلی حین نوشتن (عرض خود می بری و زحمت ما میداری)، آنرا درست خوانده می توانستند و معنی اصلیش را میدانستند. حدس من بیشتر بر این است که ایشان کلمه «عرض» را بمانند اکثریت مطلق مردم به عین مفتوح می خوانده اند، که مصراع را بی معنی می سازد. اما «عرض» در اینجا عین مکسور می خواهد که در معنای «آبرو» باشد.